(کتاب قیصر امین پور) آفتابگردان همه گلهاست

امینی، اسماعیل

آفتابگردان، همهء گلهاست‏ در خصوص کتاب قیصر امین‏پور

«هر شاعر بز رگی خواه‏ناخواه در فضای سنن فرهنگی کشور خود مشی می‏کند و از این رو حتما بین او و دیگر بزرگان‏ کشورش مخصوصا کسانی که در همان حوزه‏های فرهنگی‏ خاص می‏اندیشه‏اند شباهتهای کلی ایجاد می‏شود و یک نخ‏ طلایی همه آنان را به مربوط می‏کند.»\*

هر شاعر بزرگی برآیند تجربه‏های همه شاعران بزرگ پیش‏ از خود را باز می‏نمایاند و به گونه‏ای همه دستاوردهای پیشین‏ را پیش چشم دارد و آنها را دستمایه و ابزار آفرینش و کشف‏ و حرکت آفاقی و انفسی خویش می‏سازد.به‏سان رهنوردانی‏ که در افسانه‏ها گویند؟!نه،مثل همین کوهنوردان واقعی که‏ برای فتح قله‏های رفیع و کشف مسیرهای جدید،هم کوله‏بار پر از ابراز و ادوات آزمون پس داده را بر دوش می‏کشند و هم‏ نقشه مسیرها و پیچ و زخمها را،که فاتحان پیشین ترسیم‏ کرده‏اند،مطالعه می‏کنند.

اگر غیر از این باشد جز بازی کردن با ابزار و ادوات و سرگرم‏ شدن به مناظر و مرایای صدبار وصف شده و تکراری یا دلخوش‏ بودن به فتح تپه‏ای حقیر و شیفتگی حاصل از دستیابی به‏ کشفیات و فتوحات دیگران حاصلی نخواهند داشت.

چنانکه حاصل این بازیها و سرگرمیها را این روزها بسیار می‏بینیم که در کسوت مجموعه‏هایی به عنوان شعر پیشرو و فرازمانی بیرون می‏آیند و جز افزودن بر حجم انتشارات بی‏حاصل‏ خاصیتی ندارند.

در میان این همه بی‏حاصلی و بی‏خاصیتی برآمدن دفتری‏ چون«گلها همه آفتابگردانند»چونان برآمدن آفتابگردانی‏ چشم‏نواز و روح‏بخش است آن هم در گستره‏ای که غیر خار و خاشاک و دود و غبار چیزی به چشم نمی‏خورد.گلها همه‏ آفتابگردانند فرصت مغتنمی است برای شعر امروز که دستخوش‏ پریشانیهاست،و قیصر امین‏پور بی‏گمان یکی از خجسته‏ترین‏ دستاوردهای جامعه ادبی است،هم بخشی از جامعه ادبی که‏ در کار آفرینش و نقد و نظر است و هم بخش دانشگاهی و آکادمیک جامعه ادبی که دست‏اندرکار آموختن و پژوهش و مباحث علمی است.گرچه این دو بخش؛از جامعه ادبی اغلب‏ دل خوشی از هم ندارند و روی خوش به هم نشان نمی‏دهند. گویا اصل نانوشته‏ا جدایی این دو را بر زمانه ما تحمل کرده‏ است چنانکه معمولا توفیق در یک بخش،ملازم حرمان در بخش دیگر است و از این جدایی چه ناکامیها و حسرتها و افسوسها که نزاده است؟این است که پدیداری نادره‏هایی‏ چون،شفیعی کدکنی و قیصر امین‏پور که پرورده توأمان شعر و دانشگاهند.قرین بسی خجستگی است و وجود و آثار ایشان‏ به منزله پلی است برای ارتباط میان این دو بخش اصلی‏ جامعه ادبی.

قیصر امین‏پور در«گلها همه آفتابگردانند»با کار و آفرینش و کشف،فراتر از همه گفتارها و بیانیه‏ها و قیل و قالها،ایستاده‏ و راهی فرآوری شعر امروز گشوده است.شعرهای او هر یک‏ پاسخی است به نیازی و گواه راستینی بر این اعتقاد که همواره‏ ورد زبان اوست:

کار کن کار و بگذر از گفتار/ کاندر این راه کار دارد کار

(سنایی) در این نوشته برآنیم که پاسخهای عملی شاعر را به پرسشها و بحثهایی که درباره شعر امروز مطرح است در میان شعرهای‏ این دفتر بیابیم و بنمایانیم:

1-پیچیدگی و عمق معنا و مضمون و اندیشه در شعر،ملازم‏ پیچیدگی و تعقید زبانی نیست.دشوارترین و پیچیده‏ترین‏ تجربه‏ها و کشفها را می‏توان به ساده‏ترین صورت بیان کرد: دوست داری/راه رفتن زیر باران را/در خیابانهای بی‏پایان‏ تنهایی/دست خالی بازگشتن/از صف طولانی نان را/(ص‏ 11)

2-بهره‏گیری از تجربه‏های پیشین لزوما را به تقلید و تکرار نمی‏برد.در شعرهای این دفتر علاقه و دلبستگی شاعر به‏ شعر فروغ همه جا نمایان است اما این دلبستگی بر استقلال‏ شعر سایه نیفکنده است:

و سلامی سبز/توی حوض کوچک خانه/به ماهی‏ها بگویی‏ /(ص 10)قفل صندوق قدیم عکسها کودکی را باز کردن‏ /(ص 13)/یا هر چه کفشهایم را.../جفت می‏شوند(ص‏ 21)

در شعر«قرارداد»قیصر اشاره‏ای به این تضمین و اقتباسها دارد:/یا به قول خواهرم فروغ:/دستهای خویش را/در کدام‏ باغچه/عاشقانه کاشتی؟/

امین‏پور،چونان همه شاعران بزرگ دیگر به کوه آسمان‏سای‏ شعر فارسی تکیه زده است و حال و هوای همه شعرها و همه‏ شاعران بزرگ پیشین را در کارهای او می‏توان حس کرد.از رودکی و منوچهری و فردوسی و سعدی،تا بهار و پروین و فروغ و اخوان و سپهری.از گلها همه آفتابگردانند رایحه تمامی گلها را می‏توان بویید و از آن مان البته تأثیر مولانا و حافظ از گذشتگان و فروغ و سپهری و شفیعی کدکنی از معاصران، بارزتر و محسوس‏تر است.

3-غیر از تکرار ذهنیات صوفی‏نمایان و وصف معشوق خیالی‏ به شیوه قدما و یا در غلتیدن به صحنه‏پردازیهای اروتیک و عقده‏گشاییهای بیمارگونه به شیوه شبه روشنفکرها عاشقانه‏ سرودن همچنان مهمترین شاخه آفرینش شعری است:

/امروز هم/ما هر چه بوده‏ایم،همانیم/ما صوفیان سادهء سرگردان/درویشهای گمشدهء دوره گرد/حتی درون خانه خود هم/مهامنیم/اما کجاست/خرقه و کشکول ما؟/می‏خواهم‏ از کنار خود برخیزم/تا با تو در سماع درآیم/این دفتر سفید قدیمی/این صفحه خانقاه من و توست/(ص 16)

4-تعهد اجتماعی،انسانی،اعتقادی و اخلاقی در شعر،نه از شعار دادن و بیانیه منظوم نوشتن برمی‏آید و نه التزام به آن‏ توجیه‏کننده ساده‏نگریهای معمول است.همچنانکه بی‏اعتنایی‏ به آن لزوما منجر به آفرینش شعر فرهیخته نخواهد شد،بدون‏ پرداختن به انسان و دغدغه‏هایشان برای شعر آبرویی نخواهد ماند:

/وقتی که بالهای سراسیمه/باد را/غربال می‏کنند/و ردّ کفشهای کتانی را/از خاک تا ستاره/تا آفتاب/دنبال می‏کنند از ماه/بوی کتان سوخته می‏آید.(ص 26)

5-بهره‏گیری از آرایشهای کلامی و شگردهای بدیع ربطی به‏ فاضل‏نماییهای مرسوم ندارد همچنانکه تشتت و آشفتگی‏ موسیقایی کلام به بهانه پرهیز از تصنع،کمکی به زیبایی شعر نمی‏کند.شعر بدون موسیقی،در همه ابعاد آن،راه به جایی‏ نمی‏برد:

/گلبو!/باران/با بوی بوسه‏های تو می‏بارد/با بوی خیس‏ یاس/با بوی بوته‏های شب‏بو/بابونه و بنفشه و مریم/ محبوبه‏های شب.../گلبو!/گلخانه جهان/خالی است/ لبریز بوی نام تو بادا/باد!/(ص 30)

@هر شاعر بزرگی برآیند تجربه‏های‏ همه شاعران بزرگ پیش از خود را باز می‏نمایاند و به گونه‏ای همه‏ دستاوردهای پیشین را پیش چشم‏ دارد و آنها را دستمایه و ابزار آفرینش‏ و کشف و حرکت آفاقی و انفسی‏ خویش می‏سازد.

6-اهالی توهم‏آباد مدرنیته و پست مدرنیته از روی دست هم‏ نوشتن را پیشه خود ساخته‏اند.این ات که ناگهان می‏بینی‏ انبوهی از شعرهای یکنواخت تولید می‏شود که پر است از خرگوش،کومه،سبیل،ایستگاه،چمدان،قطار و...و این آخری‏ یعنی«قطار»هزاران شعر مدرن و پست مدرن را در نوردیده و هنوز از ذهنیت آشفته شاعران به سرزمین تجربه و عینیت‏ نرسیده است.قطار شعرهای شتابزده و نابسامان،باور کردنی‏ و ملموس نیست،چرا که از تجربه و کشف شاعرانه پدید نیامده‏ است.بلکه برآمده از رونویسی و تقلید است.قطار شعر قیصر اما از میان خوابهای کودکی می‏آید و به وادی عشق می‏رود: /در خوابها کودکی‏ام/هر شب طنین سوت قطاری/از ایستگاه می‏گذرد/.../و در تمام پنجره‏هایش/تنها تویی‏ که دست تکان می‏دهی/آنگاه/در چارچوب پنجره‏ها/شب‏ شعله می‏کشد/با دو گیسوان تو در باد/در امتداد راه مه‏آلود /در دود/دود/دود.../(ص 35)

7-شعر،برای فاصله گرفتن از زبان روزمره به فخامت مصنوعی‏ و پیچیدگی و آشفتگی دستوری و معنایی،نیازی ندارد همچنانکه‏ استفاده از اصطلاحات زبان محاوره می‏توانند با پرهیز از نزول‏ زبانی شعر صورت پذیرد.هم فخامت زبان و هم صمیمیت‏ زبان محاوره می‏توانند در تأثیرگذاری شعر نقش داشته باشند: /ما که این همه برای عشق/آه و ناله دروغ می‏کنیم/راستی‏ چرا/در رثای بی‏شمار عاشقان/-که بی‏دریغ-/ چون خویش را نثار عشق می‏کنند /از نثار یک دریغ هم/دریغ‏ می‏کنیم؟/(ص 38) /چرا تا شکفتم/چرا تا تو را داغ بودم‏ نگفتم/چرا بی‏هوات سرد شد باد/چرا از دهن/ حرفهای من/افتاد/ (ص 41)

/مگر تو ای همه هرگز!/مگر تو ای همه‏ هیچ!/مگر تو نقطه پایان/بر این هزار خط ناتمام بگذاری!/مگر تو ای دم آخر/ در این میانه تو/سنگ تمام بگذاری!/ (ص 43)

8-وزن و قافیه برای ناظمان،پوششی است‏ که حرفهای دم‏دستی را به کسوت شعر درمی‏آورد و به خورد عوام می‏دهد و برای بازیگران صحنه‏ بیانیه‏های شعری و موج آفرینها،بهانه‏ای که گریز از آن هر گونه‏ نابسامانی و شلختگی زبانی و موسیقایی شعر را توجیه می‏کند. اما وزن و قافیه می‏تواند روحی در کالبد کلمات بدمد که واژه‏ها بدل بشوند به:مشتی کلام زنده که جان دارد/و آدمی در زندگی نیاز به آن دارد/(شفیعی کدکنی).

/هم ساقه‏های بنفشه/با احترام و تواضع/سر در گریبان فرو می‏برند/هم حسن یوسف/تمام جمال خودش را نشان‏ می‏دهد/هم شمعدانی/با مهربانی/دستی برایت تکان‏ می‏دهد/حتی گل کاغذی هم/با گام موسیقی خنده‏هایت‏ /در دفتر شعر من می‏شکوفد/(ص 29)

وزن در برخی از شعرهای قیصر امین‏ور چنان طبیعی و آمیخته‏ با تار و پود و کلام است که تنها پس از چند بار خواندن و تأمل‏ کردن می‏توان آن را دریافت:

با گریه‏های یکریز/یکریز/مثل ثانیه‏های گریز/یا روزهای‏ ریخته/در پای باد/با هفته‏های رفته/با فصلهای سوخته‏ /با سالهای سخت/رفتیم و/سوختیم و/فرو ریختیم/(ص‏ 44)

9-جدی‏ترین حرفها را و عمیق‏ترین تجربه‏ها را با طنز می‏توان‏ بیان کرد بی‏آنکه طنز،کلام را به ورطه لودگی بیفکند:

باری من و تو بی‏گناهیم/او نیز تقصیری ندارد/پس بی‏گمان‏ این کار/کار چهارم شخص مجهول است!/(ص 63)

گفت:احوالت چطور است؟/گفتمش عالی است/مثل حال‏ گل!/حال گل در چنگ چنگیز مغول!/(ص 69)

10-گسترش حوزه مضمونی و فراخی دایره واژگانی،با استحکام‏ زبانی و ساختاری شعر مبانیتی ندارد.ناتوانی شاعران داعیه‏دار در حفظ استحکام شعر همپای نوجویی در مضمون و دایره‏ واژگانی از پس هر توجیهی رخ می‏نماید.گیرم که این توجیهات‏ با مدد گرفتن از پیچیده‏ترین نظریه‏های ادبی و زبان‏شناختی‏ و سفسطه‏های حاصل از آنها صورت پذیرد.زیبایی و ذوق‏ زیبایی‏شناسی فراتر از بیانیه‏هاست همچنانکه زندگی چنین‏ است:

/صف/انتظار/صف/امضا/شماره/امضا/فردا دوباره/ صف/انتظار/امضا/شماره/ای کاش باد.../ای کاش باد این همه کاغذ را/می‏برد!ای کاش باد.../یا/یک ذره‏

@پیچیدگی و عمق معنا و مضمون و اندیشه در شعر، ملازم پیچیدگی و تعقید زبانی‏ نیست.دشوارترین و پیچیده‏ترین تجربه‏ها و کشفها را می‏توان به‏ ساده‏ترین صورت بیان کرد

اعتماد.../

11-اهل فرمایشات!سالهاست که می‏فرمایند قالبها نیمایی و غزل دیگر گنجایش‏ اندیشه‏های بلند!و یافته‏های عمیق آنه ارا ندارد.بعد دستاوردهای درخشان خود را در جمله‏های آشفته و کلمات بی سر و ته و می‏ریزند و همه مردم و همه اهالی سرزمین‏ شعر با به بی‏سوادی و قدرناشناسی منسوب می‏کنند.بی‏آنکه‏ در کرده خویش تردیدی روا دارند.گلها همه آفتابگردانند،با غزلها،رباعیها،دوبیتیها،و نیماییهایش می‏گوید که:

این دردها به درد دل من نمی‏خورند/این حرفها به درد سرودن‏ نمی‏خورند

شیواست واژه‏ها رخ و زلف و خط و خال/اما به شیوهء غزل‏ من نمی‏خورند.

11-رونویسی از صورت و محتوای آثار دیگران آفت عمومی‏ شعر امروز است شبیه شدن هولناک آدمها به یکدیگر و از بین‏ رفتن ویژگیها و اختصاصات سبکی،روحی،ذوقی و حتی یکی‏ شدن لهجه‏ها کار را به جایی رسانده که تو همان حال و هوا و لهجه‏ای را که در شعر شاعر آذربایجانی می‏بینی همان را در کار شاعر بلوچ نیز می‏یابی و این معنی آغازی بر پایان‏ استقلال انسانها و بر هم خوردن خلوت روحی آدمها.بخشی‏ از این آفت نیز موجهای مضمونی است که می‏آیند و اوج‏ می‏گیرند و می‏روند.انبوه شعرهای آدم و حوایی،خروارها شعر قطاری،هزاران شعر نقاشی،دسته دسته شعرهای دبستانی و از این نمط بسیار.

غزلهای قیصر امین‏پور در دفتر گلها همه آفتابگردانند نشانه‏هایی‏ از همه این موجها را در خود دارد بی‏آنکه شائیه سطحی شدن‏ و ساده‏نگری به مقوله نوآوری چهره شعرها را مخدوش کند. پختگی و دل‏انگیزی شعرها هرگز راه را بر بدعت و کشف‏ نبسته است.ختی بدعتهایی در حد ردیف قرار دادن حروف‏ اضافه و ربط که در آثار شاعران کم‏تجره فقط در حد سیاه‏مشق‏ باقی می‏ماند.بررسی کامل غزلها این دفتر مجال فراخ‏تری‏ می‏طلبد و در اینجا تنها به این اشاره بسنده می‏شود که مروری‏ بر غزلهای گلها همه آفتابگردانند انگار مروری است بر همه‏ فراز و فرودهای غزل در این سالیان.

می‏خواستم که ولوله بر پا کنم ولی.../با شور شعر محشر کبرا کنم ولی...

با نی به هفت بند غزل ناله سر دهم/با مثنوی رهی به نوا واکنم ولی...

تا باز روح قدسی حافظ مدد کنم/دم می‏زدم که کار مسیحا کنم ولی...

\*نگاهی به سهراب سپهری،سیروس شمیسا